History of Bahaism in Iran2

جُستارهايي از تاريخ بهائي گري در ايران

قسمت دوّم

كانون‌هاي استعماري و بهائي‌گري

برخلاف نظر مورخيني چون **احمد كسروي** و **فريدون آدميت**، كه بابي‌گري اوليه را جنبشي خودجوش و ناوابسته به قدرت‌هاي استعماري مي‌دانند، پژوهش من بر پيوندهاي اوليه علي‌محمد باب و پيروان او با كانون‌هاي معيني تأكيد دارد كه شبكه‌اي از خاندان‌هاي قدرتمند و ثروتمند يهودي در زمره شركاي اصلي آن بودند. اين تصوير، ***بابي‌گري را از اساس و از بدو پيدايش فرقه‌اي مشابه با دونمه‌هاي تركيه و فرانكيست‌هاي اروپاي شرقي جلوه‌گر مي‌سازد.***

ارائه تمامي مستندات خود را درباره پيوند بابي‌گري اوّليه با كانون فوق به فرصتي ديگر موكول مي‌كنم و در اينجا تنها دو نكته را مورد تأكيد قرار مي‌دهم:

اول، **حضور پنج ساله علي‌محمد باب در تجارتخانه دايي‌اش در بوشهر و ارتباط او با كمپاني‌هاي يهودي و انگليسي مستقر در اين بندر و كارگزاران ايشان.**

اندكي پس از اين اقامت پنج ساله بود كه باب در سال 1260 ق./ 1844م. دعوي خود را اعلام كرد و **با حمايت كانون‌هاي متنفذ و مرموزي** به‌سرعت شهرت يافت. دوران اقامت باب در بوشهر مقارن است با سال‌هاي اوليه فعاليت **كمپاني ساسون** (متعلق به سران يهوديان بغداد) در بوشهر و بمبئي. ساسون‌ها در دهه‌هاي بعد به «**امپراتوران تجاري شرق**» بدل شدند و در زمره **دوستان خاندان سلطنتي بريتانيا** جاي گرفتند. **خاندان ساسون بنيانگذاران تجارت ترياک ايران بودند و با تأسيس بانک شاهي انگليس و ايران نقش بسيار مهمي در تحولات تاريخ معاصر ايران ايفا نمودند.**

دوم، **ارتباط نزديک مانكجي هاتريا، رئيس شبكه اطلاعاتي حكومت هند بريتانيا در ايران در سال‌هاي 1854- 1890، با سران بابي و از جمله با شخص ميرزا حسينعلي نوري (بهاء).**

بابي‌گري اوليه

نقش شبكه زرسالاران يهودي و شركا و كارگزاران ايشان در گسترش بابي‌گري و بهائي‌گري را از دو طريق مي‌توان پيگيري كرد:

اول، **حركت‌هاي سنجيده و برنامه‌ريزي شدة برخي از دولتمردان قجر، به‌ويژه حاج ميرزا آقاسي صدراعظم و منوچهر خان معتمدالدوله گرجي حاكم اصفهان، كه به گسترش بابي‌گري انجاميد.**

دوم، **گروش وسيع يهوديان به بهائيگري كه سبب افزايش كمي و كيفي اين فرقه و گسترش جدّي آن در ايران شد.**

حاج ميرزا آقاسي ايرواني از رابطه بسيار نزديک با جديدالاسلامهاي يهودي، بهويژه اعضاي **خاندان قوام شيرازي**، برخوردار بود و اين گروه، از جمله **حيدرعليخان شيرازي**، در بركشيدن وي به مقام صدراعظمي ايران نقش اساسي داشتند. حيدرعلي خان مدتي مهردار **عباس ميرزا** بود و از دشمنان **قائم مقام**. قائم مقام در هجويهاي خطاب به عباس ميرزا درباره نفوذ وي و حاجي ميرزا آقاسي در دستگاه وليعهد چنين گفته است:

از آن دم كاين جهود بدقدم را بسط يد دادي
ترا زحمت پياپي، درد و محنت دم به دم باشد
سپيد نر كه داري با سياه ماده سودا كن
كه باجي خوشقدم بهتر ز حاجي بدقدم باشد

«باجي خوشقدم» كنيز عباس ميرزاست. منظور از «حاجي بدقدم» حاج ميرزا آقاسي و «جهود بدقدم» حيدرعلي خان شيرازي، از اعضاي خاندان قوام شيرازي، است.

آغاز دعوي عليمحمد باب (1260 ق.) مقارن با صدارت حاج ميرزا آقاسي است. هما ناطق مينويسد:

باب مريدان نخستين خود را نه در ميان "جهال" بلكه در "طبقات بالاي كشور" يافت... حاج ميرزا آقاسي كه جاي خود داشت. باب از او به ستايش ياد مي كند و مي نويسد «بديهي است حاجي به حقيقت آگاه است.»

عليقلي خان اعتضادالسلطنه، شاهزاده فرهيخته و خوشنام قجر، حاج ميرزا آقاسي را مسبب گسترش نايره فتنه بابيه مي بيند و مي نويسد:

اما حاجي ميرزا آقاسي هم چون صوفي بود و از علماء ديني و فقها، آن هم علماي صاحب نفوذ اصفهان، دل خوشي نداشت، ابتدا بدش نمي آمد كه باب مايه وحشتي براي علما باشد.

عبدالحسين آيتي مينويسد:

در ابتداي پيدايش باب دو تن از دولتيان سوء سياستي بروز دادند كه هر يک از جهتي خسارت كلي به اين ملت وارد كرد و قضيه باب را كاملاً به موقع اهميت گذاشتند: اول، حاجي ميرزا آقاسي بهصورت مخالف؛ دوّم، منوچهر خان معتمدالدوله بهصورت موافقت... شبهه[اي] نيست كه اگر از طرف حاجي ميرزا آقاسي سختي و فشار و نفي بر باب و حبس وارد نشده بود و بالعكس از طرف معتمدالدوله (منوچهر خان خواجه) حاكم اصفهان پذيرايي و نگهداري به عمل نيامده بود و قضيه باب به خونسردي تلقي شده بود، تا اين درجه خسارت به مال و جان و حيثيات مدني و ملّي ايران وارد نميشد.

رباعی

آنانکه بمکر سد دین میسازند ‌ ‌ ‌ بر خلق گمان کاخ یقین میسازند
در جامهٔ دوست دشمنان بشرند ‌ ‌ ‌ کاسباب فساد و فتن و کین میسازند

(آیتی)

عربیة

الیقظوا الیقظوا یا غزاة فانها ‌ ‌ ‌ دیانانکم مکر من الزعماء
ارادوا بها جمع الحطام فاجمعوا ‌ ‌ ‌ وبادوا و بادت سنة الخلفاء

کشف الحیل

جلد اول

تألیف

عبدالحسین - آیتی

چاپ ششم

جایگاه فروش :

کتابفروشی علمی - ابن سینا - دانش - مؤلف

۱۳۲۶

آيتي اين اقدامات را نتيجه سياست خارجي قدرت‌هاي بزرگ مي‌داند:

خلاصه اين كه براي اين مسائل به عوامل خارجي معتقد شده، آن را نتيجه یک نوع سياست‌هايي شناخته‌ام كه در دوره قاجاريه در ايران شايع شده بوده است.

درباره مانكجي هاتريا و پيوندهاي او با بابي‌گري و بهائي‌گري اوّليه در فرصتي ديگر سخن خواهم گفت.

بهائي‌گري و صهيونيسم

از سال 1868 ميلادي كه **ميرزا حسينعلي نوري (بهاء)** و همراهانش به بندر عكا منتقل شدند، پيوند بهائيان با كانون‌هاي مقتدر يهودي غرب تداوم يافت و مركز بهائي‌گري در سرزمين فلسطين به ابزاري مهم براي عمليات بغرنج ايشان و شركاي‌شان در دستگاه استعماري بريتانيا بدل شد. به‌نوشته فريدون آدميت:

عنصر بهائي چون عنصر جهود به عنوان يكي از عوامل پيشرفت سياست انگليس در ايران درآمد. طرفه اينكه از جهودان نيز كساني به اين فرقه پيوستند و همان ميراث سياست انگليس به آمريكائيان نيز رسيده...



میرزا حسینعلي نوري (بهاء)

این پیوند در دوران ریاست **عباس افندي (عبدالبهاء)** بر فرقه بهائي تداوم یافت. در این زمان، بهائیان در تحقق استراتژي تأسیس دولت یهود در فلسطین، که از دهه‌هاي 1870 و 1880 میلادي آغاز شده بود، مشارکت جدي نمودند و این تعلق در اسناد ایشان بازتاب یافت. براي نمونه، عباس افندي در سال 1907 (مقارن با انقلاب مشروطه در ایران) به حبیب مؤید، که به یکي از خاندان‌هاي یهودي بهائي‌شده تعلق داشت، چنین گفت:

اینجا فلسطین است، اراضي مقدسه است. عنقریب قوم یهود به این اراضي بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودي و حشمت سلیماني خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردیدي ندارد. قوم یهود عزیز مي‌شود... و تمامي این اراضي بایر آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع مي‌شوند و این اراضي مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت مي‌شود و تردیدي در آن نیست.



بندر حیفا در سده نوزدهم میلادي

در این دوران، عباس افندي با اعضاي **خاندان روچیلد**، گردانندگان و سرمایه‌گذاران اصلي در طرح استقرار یهودیان در فلسطین، رابطه داشت. براي نمونه، حبیب مؤید مي‌نویسد:

مستر روچلد آلماني نقاش ماهري است. تمثال مبارک را با قلم نقش درآورده و به حضور مبارک آورد و استدعا نمود چند کلمه در زير اين عکس محض تذکار مرقوم فرمايند تا به آلماني ترجمه و نوشته شود ...



عباس افندي (عبدالبهاء) در جواني

سفر سال‌هاي 1911-1913 عباس افندي به اروپا و آمريکا، که با تبليغات فراوان از سوي متنفذترين محافل سياسي و مطبوعاتي دنياي غرب همراه بود، نشاني است آشکار از اين پيوند عميق ميان سران فرقه بهائي و کانون‌هاي مقتدري در اروپا و آمريکا. در کتاب *نظريه توطئه* اين سفر را چنين توصيف کردم:

سفر سال‌هاي 1911-1913 عباس افندي به اروپا و آمريكا سفري كاملاً برنامه‌ريزي شده بود. بررسي جريان اين سفر، و مجامعي كه عباس افندي در آن حضور يافت، نشان مي‌دهد كه كانون‌هاي مقتدري در پشت اين ماجرا حضور داشتند و مي‌كوشيدند تا اين "پيغمبر" نوظهور شرقي را به عنوان نماد پيدايش "مذهب جديد انساني"، آرمان ماسوني- تئوسوفيستي، معرفي كنند. اين بررسي ثابت مي‌كند كه كارگردان اصلي اين نمايش انجمن جهاني تئوسوفي، يكي از محافل عالي ماسوني غرب، بود... در اين سفر تبليغات وسيعي درباره عباس افندي، به عنوان يكي از رهبران تئوسوفيسم، صورت گرفت؛ در حدي كه ملكه روماني و دخترش ژوليا وي را به عنوان "رهبر تئوسوفيسم" مي‌شناختند و به اين عنوان با او مكاتبه داشتند. عباس افندي در اين سفر با برخي رجال سياسي و فرهنگي ايران- چون جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان، دوستمحمد خان معيرالممالك داماد ناصرالدين‌شاه، سيد حسن تقي‌زاده، ميرزا محمد خان قزويني، عليقلي خان سردار اسعد بختياري و غيره- ملاقات كرد. اين ماجرا، كه حمايت كانون‌هاي عالي قدرت جهان معاصر را از بهائي‌گري نشان مي‌داد، بر محافل سياسي عثماني و مصر نيز تأثير نهاد و عباس افندي پس از بازگشت از اين سفر وزن و اهميتي تازه يافت.



نماد انجمن جهاني تئوسوفي

سفر پرهياهوي عباس افندي به اروپا و آمريكا و حمايت‌هاي گسترده از او درست در زماني رخ داد كه **آخوند ملا محمدكاظم خراساني** و **شيخ عبدالله مازندراني**، دو رهبر نامدار انقلاب مشروطه، به شدت در زير ضربه بودند و تلاش براي اخراج آنان از صحنه اجتماعي و سياسي و منزوي كردن آن‌ها در اوج خود بود. **در نتيجه اين تحريكات، آخوند خراساني و شيخ عبدالله مازندراني در انزوا و فشار شديد رواني و سياسي، در شرايطي كه به تعبير مازندراني «خسته و درمانده» و «خائف بر جان خود» بودند، زندگي را بدرود گفتند.**

در نامه‌اي که شيخ عبدالله مازندراني در 29 جمادي‌الثاني 1328 ق. به حاجي محمدعلي بادامچي، از تجار مشروطه‌خواه تبريز، نوشته، اين تحرکات به «**انجمن سرّي**» منتسب مي‌شود که **بهائيان** در آن حضور دارند:

چون مانع از پيشرفت مقاصدشان را في‌الحقيقه به ما دو نفر، يعني حضرت حجت‌الاسلام آقاي آيت‌الله خراساني دام‌ظله و حقير، منحصر دانستند و از انجمن سرّي طهران بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگيري کرديم، لهذا انجمن سرّي مذکور، که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائيه لعنهم‌الله تعالي هم محققاً در آن انجمن عضويت دارند و هکذا ارامنه و يک دسته ديگر مسلمان‌صورتان غير مقيد به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگيان تقليد کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سري مذکور به شعبه[اي] که در نجف اشرف و غيره دارند رأي درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از اين به بعد مضرّ است، بايد در سلب اين نفوذ بکوشند. مجالس سرّيه خبر داريم در نجف اشرف منعقد گرديد. اشخاص عوامي که به صورت طلبه محسوب مي‌شوند در اين شعبه داخل و به همين اغراض در نجف اشرف اقامت دارند... مکاتيبي به غير اسباب عاديه به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داريم... و واقعاً خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفيم... اين همه زحمت را براي چه کشيديم و اين همه نفوس و اموال براي چه فدا کرديم و آخر کار به چه نتيجه ضد مقصودي بواسطه همين چند نفر خيانتکار دشمن گرفتار شديم. کشف‌الله تعالي هذالغمه عن المله. السلام عليکم و رحمه‌الله برکاته. الاحقر عبدالله المازندراني.



مراجع ثلاث (شيخ عبدالله مازندراني، حاجي ميرزا حسين نجل خليل، آخوند ملا محمدکاظم خراساني)

در دوران جنگ اوّل جهاني فرقه بهائي **کارکردهاي اطلاعاتي جدّي به سود دولت بريتانيا** داشت و اين اقدامات کار را بدانجا رسانيد که گويا در اواخر جنگ مقامات نظامي عثماني تصميم گرفتند عباس افندي را اعدام کنند و اماکن بهائيان در حيفا و عکا را منهدم نمايند. اندکي بعد، عثماني شکست خورد و اين طرح تحقق نيافت.

پس از پايان جنگ اوّل جهاني، شوراي عالي متفقين قيموميت فلسطين را به دولت بريتانيا واگذارد و در 30 ژوئن 1920 **سِر هربرت ساموئل** به عنوان نخستين كميسر عالي فلسطين در اين سرزمين مستقر شد. ساموئل از انديشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهيونيسم بود و به خانواده معروف ساموئل- مونتاگ تعلق داشت. در دوران پنج ساله حكومت مقتدرانه "شاه ساموئل" در فلسطين (نامي كه چرچيل بر او نهاده بود) **دوستي و همكاري نزديكي ميان او و عباس افندي وجود داشت**؛ و **در اوايل حكومت ساموئل در فلسطين بود كه دربار بريتانيا عنوان «شهسوار طريقت امپراتوري بريتانيا» را به عباس افندي اعطا كرد.** اعطاي اين نشان به‌پاس قدرداني از خدمات بهائيان در دوران جنگ بود.

اندكي بعد، **كودتاي 3 اسفند 1299** رضا خان ميرپنج و سيد ضياءالدين طباطبايي در ايران رخ داد. در كابينه سيد ضياء يكي از سران درجه اوّل بهائيان ايران به‌نام علي‌محمد خان موقرالدوله وزير فوايد عامه و تجارت و فلاحت شد. اين مقام نيز به‌دليل خدمات بهائيان در پيروزي كودتا به ايشان اعطا شد.

موقرالدوله پدر **حسن موقر باليوزي** (1908- 1980 م.)، **بنيانگذار بخش فارسي راديو بي. بي. سي.**، است كه در سال‌هاي 1937-1960 رياست محفل ملّي روحاني بريتانيا را به‌دست داشت. در سال 1957 شوقي افندي، رهبر بهائيان، باليوزي را به عنوان يكي از «ايادي امرالله» منصوب كرد.



شوقي افندي (رباني)

خاندان ساموئل در كودتاي 1299 ايران نقش جدّي داشت. طبق پژوهش نگارنده، **كودتاي 1299 و صعود رضا خان و سرانجام تأسيس سلطنت پهلوي در ايران در اساس طرحي بود كه شبكه متنفذ زرسالاران**

يهودي بريتانيا به کمک سازمان اطلاعاتي حکومت هند بريتانيا در ايران، در زمان فرمانفرمايي سِر روفوس اسحاق يهودي (لرد ريدينگ) در هند، تحقق بخشيدند. روحيه رباني (ماري ماکسول)، همسر آمريکايي شوقي رباني، مي‌نويسد:



روحيه رباني (از خاندان زرسالار ماكسول، همسر شوقي و رهبر بعدي فرقه بهائي)
موقعي كه **سِر هربرت ساموئل** از كار كناره گرفت، [شوقي] نامه‌اي مملو از عواطف وديه براي او مرقوم و ارسال فرمودند كه هر جمله‌اي از آن حلقه محكمي گرديد در **سلسله روابط حسنه بين مركز امر و حكومت اين كشور.** در اين نامه **از مساعدت‌هاي عاليه و نيات حسنه آن شخص محترم اظهار قدرداني مي‌فرمايند و گوشزد مي‌نمايند كه ايشان در مواقع مواجه شدن با مسائل و غوامض مربوط به ديانت بهائي همه گاه جانب عدل و شرافت را مي‌گرفتند** كه بهائيان جهان در هر وقت و هر مكان از اين ملاحظات دقيقه با نهايت قدرداني ياد مي‌كنند... ايشان [ساموئل] در جواب اين نامه مرقوم داشتند كه: «**در مدت پنج سال زمامداري اين كشور بي‌نهايت از اينكه با بهائيت تماس داشتند مسرور و دائماً از حسن نظر آنان و نيات حسنه‌شان نسبت به طرز اداره امور ممنون بودند.**»

بهائيان و مؤسسات غربي در ايران

در دوران متأخر قاجاريه، تعداد قابل توجهي از بهائيان را به‌عنوان **كارگزاران سفارتخانه‌هاي اروپايي و بانك شاهي انگليس و بانك استقراضي روسيه و كمپاني تلگراف و برخي ديگر از نهادهاي غربي فعال در ايران** مي‌شناسيم. لازم به توضيح است كه **مالكين اصلي بانك شاهي انگليس و بانك استقراضي روسيه در ايران برخي از خاندان‌هاي سرشناس زرسالار يهودي بودند.** ساسون‌ها **مالكين اصلي** بانك شاهي **بودند و** پولياكوف‌ها **مالكين اصلي** بانك استقراضي. اين دو خاندان نامدار يهودي رابطه نزديك داشتند. **براي نمونه،** روبن گباي **داماد** ياكوب پولياكوف **بود و پدرش از شركاي** بنياد ديويد ساسون.

سابقه عضويت بابي‌ها و بهائي‌ها در سفارتخانه‌هاي دولت‌هاي غربي در ايران بسيار مفصل است و برخي از اعضا و خويشان **خاندان نوري** از نخستين بابيان و بهائياني بودند كه به استخدام سفارتخانه‌هاي فوق درآمدند. در اين ميان به‌ويژه بايد به به **ميرزا حسن نوري،** برادر ارشد ميرزا حسينعلي بهاء و ميرزا يحيي صبح‌ازل، اشاره كرد كه **منشي سفارت روسيه** بود و نيز به **ميرزا مجيد خان آهي،** شوهر خواهر ميرزا حسينعلي بهاء. اين سنت در خاندان آهي ادامه يافت و بعدها **ميرزا ابوالقاسم آهي،** خواهرزاده بهاء، نيز منشي سفارت روسيه بود. ميرزا ابوالقاسم آهي پدر **مجيد آهي،** از رجال دوران پهلوي، است. اعضاي **خاندان افنان** (خويشان باب و نمايندگان عباس افندي در ايران) نيز با سفارت روسيه رابطه نزديك داشتند و **حاجي ميرزا محمد تقي افنان (وكيل‌الدوله) و برادران و پسرانش نمايندگان تجاري روسيه در بمبئي و يزد بودند.**

آقا علي حيدر شيرواني (بهائي و از شركاي تجاري خاندان افنان) **از اعضاي متنفذ سفارت روسيه در تهران** بود و با حمايت او بود كه حاجي ميرزا محمد تقي افنان وكيل‌التجاره دولت روسيه در بمبئي شد. **عزيزالله خان ورقا،** از اعاظم بهائيان تهران، وارد خدمت بانك استقراضي روس در تهران شد:

[گروبه، رئيس مقتدر بانك] غايت اعتماد و محبت و احترام را به او حاصل نمود و او يگانه واسطه فيمابين رجال و اولياي امور و محترمين متنفذين كشور با آن بانك پرقدرت قرار گرفت و خانه و اثاثيه در قسمت علياي شهر و درشكه با اسب زيبا و سرطويله مخصوص فراهم گرديد. و غالباً سوار بر آن درشكه خود و با سواران قوي هيكل با لباس‌ها و نشان‌هاي مخصوص بانك پي رتق و فتق امور مي‌گذشت و فلان‌الملك و بهمان‌الدوله‌ها ناچار از احترامش بودند.

ولي‌الله خان ورقا، برادر ميرزا عزيزالله خان، نيز مدتي کارمند سفارت روسيه بود و سپس منشي اوّل سفارت عثماني در تهران. **شاهزاده محمد مهدي ميرزا لسان‌الادب** (بهائي) **مترجم بانک شاهي در تهران** بود.
ابوالحسن ابتهاج (پسر ابتهاج‌الملک بهائي مقتدر گيلان و مازندران) کارمند بانک شاهي انگليس بود. او بعدها به يکي از مقتدرترين شخصيت‌هاي مالي حکومت محمدرضا پهلوي بدل شد. در اين زمينه نمونه‌هاي فراوان مي‌توان ذکر کرد.

در دوران قاجاريه سفارتخانه‌هاي اروپايي در ايران را به شکلي آشکار و گاه زننده حامي بابي‌ها و بهائي‌ها مي‌يابيم. براي نمونه، **شيخ علي اکبر قوچاني**، بهائي معروف (نياي **خاندان شهيدزاده**)، با اروپاييان ارتباط داشت و به اين جرم به‌دستور ميرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله، حاکم خراسان، زنداني شد. او از زندان نامه‌اي به کاستن، رئيس گمرکات خراسان، نوشت به اين مضمون:

چون ابناي وطن بر ايذاي من قيام نموده‌اند و بر اهل و عيال و بستگانم سخت گرفته‌اند، از شما که شخصي بيطرف هستيد و خدمتگزار دولت ايران مي‌باشيد، خواهش مي‌کنم که اگر مي‌توانيد از مجراي قانوني جلوگيري کنيد و تحقيق نماييد که به چه سبب شجاع‌الدوله کسان مرا تحت فشار قرار داده و اگر در اين مملکت جز هرج‌ومرج چيزي حکمفرما نيست دست زن و فرزند خود را گرفته، به يکي از دول خارجه پناه برم.

يک نمونه ديگر ماجراي زنداني شدن بهائيان آذربايجان است. **ميرزا حيدرعلي اسکويي** و گروهي از بهائيان مدتي در تبريز زنداني شدند ولي با **مداخله کنسول‌هاي روسيه و فرانسه** رهايي يافتند. حتي **کنسول روسيه به شجاع‌الدوله، حاکم تبريز، «تغير نمود» و شخصاً شبانه به زندان رفته، بهائيان را آزاد کرد و با درشکه شخصي خود به کنسولگري برد و پذيرايي نمود.**

يهوديان و گسترش بابي گري و بهائي گري

پديده «يهوديان مخفي» (انوسي‌ها) و نقش ايشان در پيدايش و گسترش بابي‌گري و بهائي‌گري عامل مهمي در تحولات معاصر ايران است که بايد، به‌دور از هر گونه افراط و تفريط، مورد شناسايي مستند و علمي قرار گيرد. طبق بررسي نگارنده، **گسترش سريع بابي‌گري و بهائي‌گري و به‌ويژه نفوذ منسجم و عميق ايشان در ساختار حکومتي قاجار، از دوران مظفرالدين شاه، بدون شناخت اين پيوند غيرقابل توضيح است.**



پرنس فيليپ (شوهر اليزابت دوم ملکه بريتانيا) در مراسم درگذشت روحيه رباني (ماري ماکسول) رهبر فرقه بهائي

در بررسي تاريخ پيدايش و گسترش بابي‌گري در ايران، نمونه‌هاي فراواني از گروش يهوديان جديدالاسلام به اين فرقه مشاهده مي‌شود که به **مروجين اوليه بابي‌گري و عناصر مؤثر در رشد و گسترش آن** بدل شدند. مي‌دانيم که بابي‌گري را يک يهودي جديدالاسلام ساکن رشت، به‌نام **ميرزا ابراهيم جديد**، به سياهکل وارد کرد و نيز مي‌دانيم **اولين کساني که در خراسان بابي شدند يهوديان جديدالاسلام مشهد بودند.** معروف‌ترين ايشان ملا عبدالخالق يزدي است که ابتدا در يزد اقامت داشت. او از علماي دين يهود بود و پس از مسلمان شدن در زمره اصحاب مقرب شيخ احمد احسايي جاي گرفت و **احسايي هفت سال در خانه وي سکونت داشت.** ملا عبدالخالق يزدي سپس به مشهد مهاجرت کرد، در صحن حضرت رضا (ع) جماعت و منبر و وعظ برقرار نمود و، به‌نوشته مهدي بامداد، به يکي از «علماي طراز اوّل مشهد» بدل شد. گوبينو مي‌نويسد:

[ملا عبدالخالق يزدي] از شاگردان شيخ احمد احسايي بود... و از حيث مقام علمي و فضايل شهرت زيادي داشت و در انظار عامه احترام و اعتباري پيدا کرده بود.

يهوديان مشهد، که تعداد ايشان در سال 1831 حدود **دو هزار نفر** گزارش شده، در سال 1839 ميلادي، **اندکي پس از استقرار کمپاني ساسون در بوشهر و بمبئي و پنج سال پيش از آغاز دعوت علي‌محمد باب،**

به‌طور دسته‌جمعي مسلمان شدند بي آنكه هيچ فشاري بر ايشان باشد، و كدخداي ايشان، به‌نام **ملا مشياخ**، به **ملا مهدي** و حاخام ايشان، به‌نام **ملا بنيامين يزدي**، به **ملا امين** تغيير نام داد. گروهي از جديدالاسلام‌هاي مشهد در سلک اهل تصوف بودند و به ترويج **ميرزا ابوالقاسم سكوت شيرازي** به‌عنوان مرشد خود مي‌پرداختند. گروهي از آنان به بابي‌گري پيوستند و بعدها نقش فعالي در گسترش بهائي‌گري به‌دست گرفتند.

گروش اين يهوديان به اسلام واقعي نبود و ايشان به‌طور پنهان يهودي بودند. *دايرةالمعارف يهود* پديده جديدالاسلام‌هاي مشهد را در ذيل مدخل «**يهوديان مخفي**» مطرح كرده نه در مدخل «**مرتدين**» و در جاي ديگر تصريح مي‌كند كه آنان به‌عنوان «**يهودياني در لباس اسلام**» به حيات خود ادامه دادند. والتر فيشل، محقق يهودي، مي‌نويسد كه **اين جديدالاسلام‌ها همچنان مخفيانه به دين يهود پايبند بوده و هستند. فيشل اين مطلب را در سال 1328 ش. عنوان مي‌كند. به عبارت ديگر، در طي دوران طولاني 110 ساله‌اي (1839- 1949) كه از مسلمان شدن اين يهوديان مي‌گذشت، اينان همچنان در خفا يهودي بودند.**

از اين يهوديان مشهد فردي به‌نام ملا ابراهيم ناتان را مي‌شناسيم كه **رهبري يک شبكه فعال اطلاعاتي انگليس** را در منطقه به‌دست داشت و در سال 1844 (سال آغازين دعوي باب) به بمبئي مهاجرت كرد. توماس تيمبرگ مي‌نويسد: **ملا ابراهيم ناتان، به سان يهوديان بغدادي (ساسون‌ها و بستگان و كارگزاران ايشان) «داراي پيوندهاي قوي» با جامعه يهودي خراسان بود و نيز داراي پيوندهاي قوي با حكومت بريتانيا.**
دايرةالمعارف يهود تصريح مي‌كند كه ملا ابراهيم ناتان رهبري يهوديان بخارايي، افغاني و ايراني مقيم بمبئي را به‌دست داشت و «نقش مهمي در جنگ اوّل انگليس و افغان ايفا نمود.» اين مأخذ در جاي ديگر از ملا ابراهيم ناتان به صراحت به‌عنوان «**مأمور اطلاعاتي بريتانيا**» ياد كرده است.

صرفنظر از انوسي‌ها (يهوديان مخفي)، نقش يهوديان علني در ترويج و گسترش كمي و كيفي بابي‌گري و بهائي‌گري نيز چشمگير است. اسماعيل رائين در واپسين كتابش، كه در اوايل پيروزي انقلاب اسلامي ايران منتشر شد، مي‌نويسد:

بيشتر بهائيان ايران يهوديان و زردشتيان هستند و مسلماناني كه به اين فرقه گرويده‌اند در اقليت مي‌باشند. اكنون سال‌هاست كه كمتر شده مسلماني به آن‌ها پيوسته باشد...

سال‌ها پيش از رائين، در اوايل حكومت رضاشاه، **آيتي** نظر مشابهي ابراز داشت و به سلطه يهوديان بر جامعه بهائي ايران اشاره كرد:

اين بشارتي است براي مسلمين كه بساط بهائيت به‌طوري خالي از اهل علم و قلم شده كه زمام خامه را به‌دست مثل حكيم رحيم و اسحاق يهودي و امثال او داده‌اند.
رائين مي‌نويسد:

بهائيان از بدو پيدايش تا به امروزه همواره از جهودان ممالک استفاده كرده آن‌ها را بهائي كرده‌اند. مي‌دانيم كه ذات يهودي با پول و ازدياد سرمايه عجين شده است. يهوديان ممالک مسلمان، كه عده كثيري از آن‌ها دشمن مسلمانان هستند و همه جا در پي آزار رسانيدن و دشمني با مسلمين مي‌باشند، خيلي زودتر از مسلمانان به

بهائيت گرويده‌اند و از امتيازهاي مالي بهره فراوان برده و مي‌برند و مقداري نيز به مركز بهائيت (عكا) مي‌فرستند.

حسن نيكو، مبلغ پيشين بهائي، نظري مشابه دارد و مي‌نويسد:

طبقه ديگر [بهائيان] يهودي هستند كه با چه بغض و عناد به اسلام معروف‌اند... در چنين صورتي اگر كسي علمي بلند كند كه باعث تفريق و تشتيت جمعيت اسلام شود و سبب تفريق مسلمين گردد، البته دشمن... دلشاد گرديده وي را استقبال مي‌كند... [يهوديان] در دخول در مجامع و محافل بهائيان سه فايده مسلم براي خود تصور داشته، اوّل آن كه لااقل سياهي لشكر دشمني مي‌شود كه بر ضد اسلام قيام كرده و رايت تشتيت و تفريق را بلند نموده است. دوّم آن‌كه از مسئله اجتناب و دوري كه در مسلمين شيعه نسبت به يهود بود مستخلص مي‌شوند و با آن‌ها معاشرت مي‌كنند بلكه وصلت مي‌نمايند. سوم آن‌كه اگر غلبه و قدرت با بهائيان گردد عجالتا خودي در حزب آنان وارد كرده باشند.

فضل‌الله مهتدي معروف به **صبحي،** مبلغ پيشين بهائي كه سال‌ها منشي مخصوص عباس افندي بود، مي‌نويسد:

بنظر اين بنده بيشتر از آنان براي فرار از يهوديت بهائي شده‌اند تا گذشته از اينكه اسم جهود از روي آن‌ها برداشته شود، در فسق و فجور نيز في‌الجمله آزادي داشته باشند. و من از اين قبيل يهوديان نه در همدان بلكه در طهران نيز سراغ دارم و بر اعمال آنان واقفم.

صبحي مهتدي اشاراتي به عملكرد يهوديان بهائي‌شده دارد. از جمله مي‌نويسد:

از چند سال پيش من آگهي پيدا كردم كه شوقي همه خويشاوندان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دائي‌زاده‌ها و فرزندان‌شان را رانده و ميان آن‌ها تيرگي پديد شده و اكنون **همه كارها در دست بيگانگان است و بزرگ و سر بهائيان آنجا هم يک بيگانه است و هيچ ايراني دست اندركار نيست جز لطف‌الله حكيم** كه از جهودان بهائي است و كارش آوردن و گرداندن هبائيان است بر سر گور سروران اين كيش كه در ايران به اين كار «زيارتنامه‌خواني» مي‌گويند...
خاندان حكيم از بيخ و بن يهودي هستند و آئين و روش اين كيش را نگه مي‌دارند، ولي هر دسته‌اي از آن‌ها در كيشي فرورفته‌اند: **دكتر ايوب** مسلمان شد و در مسلماني استواري نشان داد. به مسجد مي‌رفت و فرزندانش را مسلمان نمود، چنانكه اكنون هم هستند. **ميرزا شكرالله** و يک دسته از بستگانش يهودي بوده و هستند. **ميرزا جالينوس** و **ميرزا يعقوب** و فرزندان **ميرزا نورالله** مسيحي و پروتستانت شدند و ميرزا جالينوس پايگاه كشيشي گرفت و در كليسا روزهاي يكشنبه پندبده بود و از روي انجيل سخنراني مي‌كرد. **دكتر ارسطو** پدر دكتر منوچهر و غلامحسين و برادرش لطف‌الله، كه نامش را برديم، بهائي شدند. و همه اينها در هر كيشي كه خودنمايي مي‌كردند شور و جوش نشان مي‌دادند ولي در خانه همه با هم همدست و يگانه بودند تا آنجا كه ارسطو دختر زيباي خود را به هيچ يک از خواستگاران بهائي نداد و به ميرزا جالينوس [مسيحي شده] داد.

خاندان حكيم از خاندان‌هاي متنفذ دوران قاجار و پهلوي است از نسل يک يهودي مهاجر به‌نام **حكيم سليمان** كه در زمان فتحعلي‌شاه قاجار به ايران كوچيد. اعقاب او به‌نام حكيم حق نظر و حكيم موشه (مشه) **پزشک**

خصوصي ناصرالدين‌شاه قاجار شدند و شبکه گسترده خود را در ايران تنيدند.

نمونه ديگر، گروش يهوديان به بابي‌گري و بهائي‌گري در **کاشان** است. از جمله يهوديان سرشناس کاشان که بهائي شدند و خاندان‌هاي ثروتمند و پرشماري را بنيان نهادند بايد به افراد زير اشاره کرد: **آقا يهودا** نياي **خاندان ميثاقيه**، **ملاربيع** که نام خاندان وي ذکر نشده، **حکيم يعقوب** نياي **خاندان برجيس**، **ميرزا عاشور** (آشور) و برادران و خواهرش که خانواده‌هاي پرجمعيت **ساجد** و **ماهر** و **وحدت** و غيره از نسل ايشان است، **حکيم فرج‌الله** نياي **خاندان توفيق**، **ميرزا ريحان** (روبين) نياي دو خاندان **ريحاني** (از نسل پسري) و **روحاني** (از نسل دختري)، **ملا سليمان** و **ميرزا موسي** و **ميرزا اسحاق خان** نياکان خاندان‌هاي **متحده** و **اخلاقي**، **ميرزا يوسف خان** نياي **خاندان يوسفيان**. (به دليل زندگي اعضاي اين خاندان‌ها در همدان و کاشان، برخي از ايشان همداني نيز به‌شمار مي‌روند.)

در **همدان** نيز وضعي مشابه با کاشان ديده مي‌شود. حسن نيکو مي‌نويسد: در همدان، که مرکز مهم بهائيان است، به استثناي سه چهار نفر همگي يهودي بهائي هستند «**و همان کليمي‌ها که بهائي شده‌اند زمام امور را به‌دست گرفته هر اقدامي که مخالف روح اسلاميت است مي‌کنند و هميشه به آن سه چهار نفري که به‌اصطلاح خودشان بهائي فرقاني هستند طعن مي‌زنند و آنان را در هيچ محفل رسمي عضويت نمي‌دهند.**»

تعداد زيادي از خانواده‌هاي بهائي همدان از تبار حاجي لاله‌زار **(العازار)**، يهودي همداني، هستند. **او نياي دو هزار نفر يهودي، مسيحي و بهائي است.** يکي از پسران او **مسيو حائيم** است که مسيحي شد. ديگري به‌نام **دکتر موسي خان** (حکيم موشه) نيز مسيحي شد. يکي از پسران دکتر موسي خان به‌نام **حکيم هارون** يهودي است. **خانواده گوهري** از نسل **ابراهيم**، يکي ديگر از پسران حاجي لاله‌زار، است. **خانواده گرانفر**، از نسل **موشه** پسر ديگر حاجي لاله‌زار، بهائي است. **حاجي ميرزا يوحنا** پسر حافظ‌الصحه بهائي است. **آقا يعقوب لاله‌زاري** يهودي است. **حاجي يهودا (حاجي شکرالله جاويد)** بهائي است. **حاجي ميرزا اسحاق** يهودي است. **دکتر يوسف سراج** بهائي است. **حاجي ميرزا طاهر**، پدر **دکتر نصرالله باهر**، بهائي بود. **حاجي سليمان**، پسر حاجي لاله‌زار، مسيحي بود. **عزرا**، پسر ارشد حاجي لاله‌زار يهودي، بود. او نياي خانواده‌هاي **رسمي** و **کيميابخش** است. **حکيم موشه** پدر **دکتر داوود** يهودي بود. **روبن** پسر **آقا عزرا** نيز يهودي بود. او پدر **نجات رابينسون** است. **حاجي العازار شوشني** يهودي بود. **حاجي يهودا شوشني** يهودي بود. **الياهو** پسر آقا حکيم و نوه حاجي لاله‌زار مسيحي بود. **دکتر داوود** پسر حکيم موشه مسيحي شد. **يوسف مشهود** بهائي بود. **ميرزا هارون لاله‌زاري** يهودي بود. **عطاءالله خان حافظي**، پسر ميرزا يوحنا، يهودي بود. **نورالله احتشامي**، پسر دکتر داوود مسيحي، بود.



حاجي لاله زار و فرزندانش

وضعي مشابه با شيراز و مشهد و كاشان و همدان را در **اراک** و **تربت** و **رشت** و ساير نقاط ايران، و حتي **سياهكل**، مي‌توان ديد.

در تهران نيز جمع قابل توجهي از يهوديان بهائي‌شده وجود داشت. بعدها، در دوره پهلوي، **گروهي از ثروتمندترين خاندان‌هاي يهودي- بهائي سراسر ايران در تهران مجتمع شدند و شبكه‌اي متنفذ و مقتدر پديد آوردند كه در قلب آن خاندان‌هاي** آزاده، اتحاديه، اخوان صفا، ارجمند، برجيس، برومند، جاويد، حافظي، حقيقي، حكيم، شايان، صميمي، عزيزي، عهديه، فيروز، لاله‌زار، لاله‌زاري، مؤيد، ماهر، مبين، متحده، متحدين، مجذوب، معنوي، ملكوتي، ميثاقيان، ميثاقيه، نصرت، وحدت، يوسف‌زاده برومند، يوسفيان **و غيره جاي داشتند**. در اواسط دوران سلطنت رضا شاه (1312) افرادي چون **ميرزا اسحاق خان حقيقي**، **يوسف وحدت**، **عبدالله خان متحده**، **جلال ارجمند** و **اسحاق خان متحده** (يهوديان بهائي‌شده) متنفذترين سران جامعه بهائي تهران بودند.

گروش يهوديان به بهائيت و تلاش براي تبديل اين فرقه به يک دين متنفذ جهاني به ايران محدود نيست و در ساير كشورها، به‌ويژه در اروپا و ايالات متحده آمريكا، نيز يهوديان و يهوديان مخفي (به‌ظاهر مسيحي) به اين فرقه پيوستند. نامدارترين ايشان هيپولت دريفوس است. **دريفوس نقش مهمي در گسترش و تقويت بهائيت ايفا نمود.** او در حوالي سال 1317 ق. بهائي شد و در سال 1328 ق. در 70 سالگي در پاريس درگذشت. دريفوس در سال 1318 ق. به عكا رفت و مدتي با عباس افندي بود. **شناخت نام‌هاي به‌ظاهر مسيحي اروپاييان و آمريكاييان بهائي‌شده دشوار است ولي خانم پولاک را نيز مي‌شناسيم كه**

بهائي شد و آسيه نام گرفت. اين خانم نيز، چنان‌که نام او نشان مي‌دهد، به يکي از خاندان‌هاي زرسالار يهودي (خاندان پولاک) تعلق داشت.

بر اساس چنين بستر و با اتکا بر چنين حمايت‌هايي است که بهائي‌گري در طول بيش از يک قرن فعاليت خود در ايالات متحده آمريکا به سازماني بسيار متنفذ، هم از نظر کمي و هم از نظر کيفي، در اين کشور بدل شد. مرکز بهائيان جهان در آوريل 1985 تعداد اعضاي اين فرقه در کل قاره آمريکا را 857 هزار نفر اعلام کرده است. بخش مهمي از اين گروه بهائيان ايراني مهاجر در سال‌هاي پس از انقلاب اسلامي هستند و بخشي بهائيان ايراني که در طول يکصد سال اخير به‌تدريج به ايالات متحده و ساير کشورهاي قاره آمريکا مهاجرت کردند. صرفنظر از جمعيت کثير بهائيان آمريکا، بايد به **نفوذ اين فرقه در نهادهاي دانشگاهي و پژوهشي ايالات متحده آمريکا** نيز توجه کرد که به حاکميت ايشان بر حوزه **مطالعات ايراني** در ايالات متحده آمريکا انجاميده است.

گروش زرتشتيان به بهائي‌گري

بررسي که درباره نقش يهوديان در گسترش بهائي‌گري در ايران ارائه شد، در مقياسي محدودتر، درباره **زرتشتيان** بهائي‌شده نيز صادق است. **موج گروش زرتشتيان به بهائي‌گري در حوالي سال 1919 ميلادي رخ داد و از حدود 250 نفر زرتشتي بهائي‌شده، بسياري‌شان رعاياي** ارباب جمشيد جمشيديان، **ثروتمند مقتدر زرتشتي، بودند و از روستاييان يزد و کرمان (روستاهاي حسين‌آباد و مريم‌آباد و قاسم‌آباد و غيره).** اين پديده را مي‌توان به شکل‌هاي مختلف تحليل کرد و براي آن پايه‌هاي اجتماعي و فرهنگي فرض نمود. ولي در آن روزها دست‌اندرکاران و آشنايان با سياست مسئله را به گونه ديگر مي‌ديدند؛ عموماً نه آن را جدي مي گرفتند نه براي آن اصالتي قائل بودند. براي نمونه، اعظام قدسي در خاطرات خود از دوران تدريس در مدرسه سن لوئي تهران مي‌نويسد:

يک معلم انگليسي بنام فريبرز که اصلاً زردشتي بود ولي بهائي شده بود با من از نقطه نظر اينکه علاقمند به خط فارسي بود اظهار دوستي و تقاضا داشت که خط تعليم بگيرد. من هم حاضر شدم. اين بود که در روزهاي مدرسه ايشان هم چند دقيقه که سر کلاس من نبود به اصطلاح در زنگ تنفس تعليم مي‌گرفتند... يکي از روزها وارد صحبت مذهبي گرديد و خواست از درِ تبليغ با من وارد مذاکره گردد. به ايشان گفتم: اگر مي‌خواهيد که من به شما تعليم خط بدهم از اين مقوله با من صحبت ننمائيد، چون تمام اينها را از موسس و غيره مي‌شناسم. ولي شما حق داريد چون زردشتي بوده‌ايد و حالا قبول اين مسلک را نموده‌ايد. شما هم از نقطه نظر سياسي قبول کرده‌ايد. خنده‌اي کردند و گفتند: آقاي ميرزا حسن! مثل اينکه شما خوب وارد هستيد.



اردشير ريپورتر و سران طايفه زرتشتي در باغ ارباب جمشيد (پارک جمشيديه کنوني)

در بررسي اين پديده با نقش **ارباب جمشيد جمشيديان** به عنوان حامي اصلي اين موج آشنا مي‌شويم. ارباب جمشيد از صميمي‌ترين دوستان اردشير ريپورتر، رئيس شبكه اطلاعاتي حكومت هند بريتانيا در ايران پس مانكجي هاتريا، بود و صميميت ميان اين دو تا بدان حد بود كه **برخي از ديدارهاي محرمانه اردشيرجي و رضاخان در خانه ارباب جمشيد صورت مي‌گرفت**. با توجه به اين پيوند، اگر تحولات فوق را به سازمان اطلاعاتي حكومت هند بريتانيا و اردشير ريپورتر منتسب كنيم به بيراهه نرفته‌ايم. **جايگاه ارباب جمشيد در اين ماجرا تا بدان حد است كه عباس افندي مكرراً بهائيان يزد و كرمان را به فرمانبري و اطاعت از او امر مي‌كند.**

به‌نوشته حسن نيكو، بهائيان هندوستان **«همگي زردشتي ايراني هستند كه از دهات يزد و كرمان به‌عنوان چاي‌فروشي در بمبئي مجتمع شده‌اند و آنان نيز مانند كليمي‌ها... همان تعصب زردشتي را قدري كمتر از يهوديان دارند و دو سه نفر مسلمان كه در بمبئي هستند در اكثريت آن‌ها مستهلک شده مخصوصاً به آن‌ها راه نمي‌دهند.»**

از جمله كمک‌هاي اليگارشي ثروتمند و مقتدر پارسي به فرقه بهائي بايد به اراضي وسيعي در شهر دهلي اشاره كرد كه پارسيان به بهائيان اهدا كردند و در آن بناي باشكوه **معبد لوتوس** (نيلوفر آبي) ايجاد شد. اين معبد يكي از اماكن مهم و مشهور شهر دهلي است و هر روزه هزاران تن بازديدكننده دارد.



معبد لوتوس (دهلي نو)

صبحي مهتدي مي‌نويسد:

اين را هم بدانيد كه من با مردم هيچ كيش و آئيني دشمني ندارم... ولي با اين گروه كه به دروغ و از روي ريو خود را بهائي ناميده و من آن‌ها را جهود مي‌خوانم دل خوش ندارم زيرا اينها در سايه اين نام كه مردم اينها را يهودي ندانند كارهاي زشت بسيار كرده‌اند كه زيانش به همه مردم كشور رسيده است. گراني خانه‌ها و بالا بردن بهاي زمين‌ها و ساختن داروهاي دغلي و دزدي و گرمي بازار ساره خواري و بردن نشانه‌هاي باستاني به بيرون كشور و تبهكاري و ناپاكي و روائي بازار زشتكاري و فريب زنان ساده به كارهاي ناهنجار همه با دست اين گروه است كه از نام يهودي گريزان و به بهائي‌گري سرافرازند.

صبحي نمونه‌اي از اين دغلكاري‌ها را چنين شرح مي‌دهد:

چند سال پيش به هر نيرنگي بود يک جهود هبائي را به‌نام عزيز نويدي در دادگاه ارتش آوردند. آنگاه براي زمين‌هاي قلعه مرغي، كه در دست هواپيمايي بود، دادمند تراشيدند و نيرنگ‌ها به كار بردند تا بيست ميليون از كيسه ارتش بيرون كشيدند و به دست چند تن بهائي دادند كه براي شوقي [رهبر فرقه بهائي] بفرستند.

قسمت سوم